

## Journal of Heroic Literature

Print ISSN: 2783-0675 Online ISSN: 2783-0683

<https://heroic.lu.ac.ir>

Vol. 2, No. 1, Issue: 2, Spring & Summer 2024

### Distortion of Parthian History in the National-epic Narrative and its Causes

Mohsen Rahmati<sup>1</sup>

1- History professor of Lorestan University. mohsenrahmati45@gmail.com

Article Info	Abstract
<p><b>Article Type:</b> Original Article</p> <p>Received: 2024/04/07 Revised: 2024/05/14 Accepted: 2024/06/26 Published: 2024/07/22</p> <p><b>Keyword:</b> National-epic History, Parthians, Sassanians, Khotainameg.</p>	<p>Although the Parthian dynasty has the longest period of government in the history of Iran, in the Iranian national-epic narrative contained in Islamic sources, the history of this dynasty is very abbreviated. As in most cases, except mentioning the names of the kings and referring to the number of years of their rule, there is nothing else about them. This abbreviation is to the extent that the period of Parthian rule has been reduced to half of the actual time. This case has occupied the thoughts of many researchers and opinions have been expressed about the reason for this abbreviation, the common denominator of all of which is the attribution of this to the deliberate policy of the Sasanians, but regarding the reason for adopting this policy by the Sasanians, so far, a lot of thought has been given to It has not been done. This article tries to investigate the ways and causes of this issue with the historical research method and by questioning the available data. This article shows that, contrary to popular belief, this distortion was not caused by religious beliefs, nor by the hands of the clergy, but by the nobles of the Sassanid court and to solve the political-social problems that the Sassanid court and the Iranian nobles were facing at the same time.</p>

**Cite this article:** Rahmati, M. (2024). Distortion of Parthian history in the national-epic narrative and its causes. *Journal of Heroic Literature*, 2(1), 95-108.  
doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2024.2.2.06>

© The Author(s)

**Publisher:** Lorestan University



ادبیات پهلوانی، نشریه علمی دانشگاه لرستان

شاپا چاپی: ۲۷۸۳-۰۶۷۵ / شاپا الکترونیکی: ۲۷۸۳-۰۶۸۳

<https://heroic.lu.ac.ir>

سال دوم، شماره اول، پیاپی دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۳

صفحات ۹۵-۱۰۸

## تحریف تاریخ اشکانیان در روایت ملی - حماسی و علل آن

محسن رحمتی<sup>۱</sup>

۱- استاد تاریخ دانشگاه لرستان، mohsenrahmati45@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p><b>نوع مقاله:</b> مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۹</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۲/۲۵</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۶</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱</p>	<p>با آن که سلسله‌ی اشکانی، طولانی‌ترین دوره‌ی حکومتی در تاریخ ایران را دارند، در روایت ملی- حماسی ایرانی که در منابع اسلامی مندرج است، تاریخ این سلسله با اختصار زیادی آمده است. چنان که در بیشتر موارد، جز ذکر نام شاهان و اشاره به عدد سال‌های حکومت‌شان، چیز دیگری درباره‌ی آنها ندارد. این اختصار تا آن حد است که مدت زمان حکومت اشکانیان، به نصف زمان واقعی تقلیل یافته است. این قضیه تاکنون، فکر محققان بسیاری را به خود مشغول داشته و درباره علت این اختصارگویی نظراتی ابراز شده که فصل مشترک همه‌ی آنها، انتساب این امر به سیاست تعمدی ساسانیان است، ولی در خصوص علت اتخاذ این سیاست از سوی ساسانیان، تاکنون تعمق زیادی به عمل نیامده است. این مقاله درصدد است تا با روش تحقیق تاریخی و از طریق به پرسش کشیدن داده‌های موجود، چگونگی و علل این قضیه را مورد بررسی قرار دهد. این مقاله نشان می‌دهد که برخلاف مشهور، این تحریف نه معلول اعتقادات دینی و نه به دست موبدان، بلکه به دست اشراف دربار ساسانی و برای رفع مشکلات سیاسی- اجتماعی که دربار ساسانی و اشراف ایرانی، به صورت همزمان به آن گرفتار بودند، انجام شده است.</p>

### کلیدواژه‌ها:

تاریخ ملی - حماسی،  
اشکانیان،  
ساسانیان،  
خوتای نامگ.

استناد: رحمتی، محسن. (۱۴۰۳). تحریف تاریخ اشکانیان در روایت ملی - حماسی و علل آن. *ادبیات پهلوانی*. 2(1), 95-108.

doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2024.2.2.06>

ناشر: دانشگاه لرستان

© The Author(s)



## ۱. مقدمه

اشکانیان از معروف‌ترین و طولانی‌ترین سلسله‌های تاریخی ایران پیش از اسلام است که با حکومتی ۴۷۵ ساله از ۲۵۰ ق. م تا ۲۲۴ میلادی، به لحاظ طول حکومت در میان سلسله‌های حکومت‌گر در تاریخ ایران بی‌نظیر است. از طرفی دیگر، شرح دلاوری آنها در منازعه با سلوکیان و رومیان برای دفاع از کیان کشور، حجم قابل توجهی از روایات منابع یونانی، رومی، ارمنی، سریانی و عبری را به خود اختصاص داده است. مهم‌ترین منبع تاریخ نگاری ایرانی، روایات مأخوذ از «خوتای نامگ» ساسانی است که به صورت پراکنده و مختلف در شاهنامه‌ی فردوسی و دیگر منابع اسلامی همچون طبری، دینوری، حمزه‌ی اصفهانی و جز آن آمده است. بخش اعظم این روایت، در شرح و توصیف دوران اساطیری ایران نظیر دوره پیشدادیان و کیانیان است. این روایت را به خاطر اشتغال بر شرح منازعات ایرانیان و شاهان‌شان با غیرایرانی‌ها اعم از روم، عرب و تورانیان، روایت حماسی ایران نیز محسوب می‌شود. بنابراین، می‌توان آن را روایت حماسی - ملی ایرانی به شمار آورد. در این روایت ملی-حماسی، تاریخ اشکانی با اختصار زیادی آمده است. چنان که در بیشتر موارد، جز ذکر نام شاهان و اشاره به عدد سال‌های حکومت‌شان، چیز دیگری درباره‌ی آنها ندارد. در این روند، مدت زمان حکومت اشکانیان، به نصف زمان واقعی تقلیل یافته است. این قضیه تا کنون، فکر محققان بسیاری را به خود مشغول داشته و درباره‌ی علت این اختصارگویی نظراتی ابراز شده که فصل مشترک همه‌ی آنها، انتساب این امر به سیاست تعمدی ساسانیان است، ولی در علت اتخاذ این سیاست از سوی ساسانیان، تا کنون تعمق زیادی به عمل نیامده است. مقاله‌ی حاضر درصدد است به بررسی تفصیلی این ماجرا پرداخته و برای یافتن دیگر علل و انگیزه‌های فراموشی اشکانیان در روایت ملی- حماسی بکوشد. به عبارت دیگر این مقاله در پی آن است که چه علل و انگیزه‌هایی باعث شده که در روایت حماسی- ملی، تاریخ اشکانیان با اختصار آورده شود؟

## ۲. تدوین روایت ملی- حماسی و منابع آن

بر اساس برخی روایات، از قدیم شاهان ایران، اخبار و وقایع مربوط به سلطنت خود را در سالنامه‌های رسمی نوشته و در بایگانی دربار نگه می‌داشتند، اما این سالنامه‌های پراکنده و خاطرات گذشته به صورت شفاهی و سینه به سینه منتقل می‌شد. در عهد ساسانی، عزم راسخی برای ثبت نوشتاری این خاطرات و تدوین مطالب سالنامه‌ها پیدا شده و به پیدایش کتاب «خوتای نامگ» منجر شد که به مناسبت شرح احوال شاهان و سلاطین ایرانی، خوتای نامگ (=شاهنامه، دفتر خسروان) نامیده شد (صفا، ۱۳۸۴: ۶۰، ۶۴-۶۶). خوتای نامگ، مطالب حماسی و تاریخی را به صورت توأمان دربر داشت. با سقوط ساسانیان، این کتاب همچنان در نزد بزرگان ایرانی باقی ماند، تا وقتی که ابن مقفع آن را تحت عنوان «سیرالملوک» به عربی ترجمه کرد (نهایه العرب، ۱۳۷۵: ۱۵۹). با این ترجمه، این روایات در اختیار عرب‌زبانان قرار گرفت. ترجمه‌های دیگری نیز از این کتاب صورت گرفت (اصفهانی، ۱۳۴۰ ق: ۴۳) چنان که با تعدد این ترجمه‌ها و استنساخ از آنها، تعداد نسخه‌های این کتاب به آن حد رسید که موبد بهرام بن مردانشاه در نیمه‌ی قرن چهارم، برای بازنویسی تاریخ باستان ایران، بیش از بیست نسخه از آن را در اختیار داشت (اصفهانی، ۱۳۴۰ ق: ۱۹؛ مقدمه قدیم شاهنامه، ۱۳۶۳: ۹-۱۰، ۵۳-۵۶) امروزه متن پهلوی خوتای نامگ و همه‌ی این ترجمه‌ها از بین رفته‌اند، اما مورخان مسلمان، هر یک به فراخور بحث خود، مطالبی را از این کتاب نقل کرده‌اند. بنابراین، باید آن را روایت ملی- حماسی مندرج در منابع اسلامی دانست.

علاوه بر این، مورخان مسلمان، جدای از این کتاب، از دیگر متون پهلوی، و نقل شفاهی از موبدان و دانشمندان زردشتی در قرن چهارم (اصفهانی، ۱۳۴۰ق: ۱۹؛ مسعودی، ۱۴۲۱: ۱۰۱) بهره برده‌اند. برخی از آنها نیز از منابع سریانی (طبری، ۱۴۱۸: ۵/۲) استفاده کرده‌اند. بر این اساس، به سهولت نمی‌توان تعیین کرد که مندرجات خوتای نامگ، چه بوده و ترجمه‌ی ابن مقفع، تا چه اندازه با آن مطابقت داشته است؟ به عبارت دیگر، معلوم نیست که آیا ابن مقفع فقط به ترجمه‌ی خوتای نامگ پرداخته، یا برخی نکات را به آن افزوده است؟ هم‌چنان که اختلاف سخنان طبری، فردوسی و ثعالبی در برخی موارد فاحش است ولی نمی‌توان معلوم کرد که کدام یک از آنها اصیل‌ترند؟ بدین ترتیب، محقق ناگزیر است که همه‌ی داده‌های مندرج در متون و منابع اسلامی را جزء این روایت بدانند.

### ۳. اشکانیان در تحقیقات جدید

پژوهش‌های امروزی با استفاده از منابع یونانی، رومی، ارمنی و همچنین یافته‌های باستان‌شناسی، تاریخ اشکانیان را مورد مطالعه قرار داده و از تاریخ این سلسله در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی، ابهام‌زدایی کرده‌اند. مطابق این تحقیقات اشکانیان، به لحاظ طول تاریخ حکومت، در میان سلسله‌های حکومت‌گر ایران ممتازند. آنها از سال ۲۵۰ ق. م تا ۲۲۴ میلادی بیش از ۴۷۰ سال حاکمیت داشتند. بر اساس حوادث و رخداد‌های عهد اشکانی، تاریخ این سلسله را می‌توان به سه دوره کلی تقسیم کرد:

الف- دوره‌ی تأسیس و استقرار از ۲۵۰ تا حدود ۱۸۰ ق. م به مدت قریب به ۷۰ سال به طول انجامید و دوره حکومت چهار پادشاه اول اشکانی را دربر می‌گیرد. این دوره از آغاز شورش اشک اول علیه نیروهای سلوکی در پرثوه آغاز و به تدریج دامنه‌ی شورش آنها در نواحی مجاور گسترده شد. تا این که پادشاه سلوکی آنتیوخوس سوم با انجام سفر معروف تفتیش مسلحانه، به مقابله با آنها شتافت، اما بدون اخذ نتیجه ناچار با شاه اشکانی صلح کرده و در نتیجه، حکومت اشکانی را به رسمیت شناخت. این عهدنامه تا بیش از بیست سال بعد برقرار بود (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۷۱۵/۳-۱۷۱۶، ۱۸۱۶-۱۸۲۷؛ بیوار، ۱۳۸۳: ۱۳۰-۱۳۳).

ب- دوره‌ی دوم، دوره توسعه و گسترش از حدود ۱۸۰ ق. م تا حدود ۶۰ ق. م به مدت قریب به ۱۲۰ سال ادامه یافت و دوران حکومت شش پادشاه اشکانی از اشک ۶ تا ابتدای حکومت اشک ۱۳ را شامل است. با شکست سنگین امپراتور سلوکی از نیروهای رومی در جنگ ماگنیزیا (مغنسیا) در ۱۸۹ ق. م (← پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۷۱۷/۳؛ بیکرمان، ۱۳۸۳: ۱۰۵)، اعمال سلطه‌ی سلوکیان بر نواحی شرقی ضعیف شده و در نتیجه، شاهان اشکانی، مجدداً به فکر افزایش قدرت و توسعه قلمرو خود افتاده و با حمله نواحی مجاور خود و انتخاب شهر هکاتوم پیلوس (صدرروازه) به پایتختی، عزم توسعه‌گرایانه خود را نشان دادند و سرانجام تا سال ۱۴۱ ق. م توانستند همه‌ی ایالات غربی، و مرکزی ایران، اعم از ماد، پارس و خوزستان و حتی بین‌النهرین را تصرف کنند (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۳۳-۱۳۷). اگر چه شورش ایالات مزبور و تمایلات انتقام‌جویانه‌ی شاه سلوکی آنها را مدتی به عقب راند ولی بعد از مدتی مراجعت کرده و سرانجام تا حدود ۶۰ ق. م سلطه خود را بر اراضی بین فرات تا جیحون گسترده (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۳۸-۱۵۰).

دوره‌ی سوم: دوره تثبیت حاکمیت است که از حدود ۶۰ ق. م تا پایان سلسله در ۲۲۴ میلادی را دربر می‌گیرد. با غلبه‌ی رومیان بر انطاکیه و انقراض همیشگی سلوکیان در ۶۴ ق. م (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۷۱۹/۳-۱۷۲۲)، قدرت اشکانیان در قلمرو تحت فرمان پذیرفته شد و ابراز توانایی قابل قبول در مقابل رومیان متجاوز (← بیوار،

۱۳۸۳: ۱۵۰-۱۶۵) نیز بر این مقبولیت کمک کرد. گرچه در مواردی، شکست‌های مقطعی در برابر رومیان، منجر به از دست دادن بین‌النهرین به صورت موقتی شد (← پیرنیا، ۱۳۸۸: ۲۰۲۴/۳-۲۰۳۶؛ ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۹۹-۲۰۴)، ولی سلطه‌ی اشکانیان بر اراضی بین فرات تا جیحون در این ۲۸۰ سال، از ثبات نسبی برخوردار بود.

#### ۴. بازتاب تاریخ اشکانیان در روایت ملی - حماسی

به طور کلی در روایت ملی - حماسی، تاریخ اشکانیان، به عنوان مدخل بحث تاریخ ساسانی در نظر گرفته شده و فقط در شرح روی کار آمدن اردشیر، مطالبی مختصر در باب اردوان و سلسله‌اش نوشته‌اند. مطالب ذکر شده نیز بر حسب تفاوت منابع، در چهار محور اصلی قابل مطالعه است:

#### الف - زمان حکومت اشکانیان

مهم‌ترین نکته از حکومت اشکانی که در روایت ملی - حماسی مندرج در منابع اسلامی، درباره‌ی آن بحث شده، طول زمان این سلسله است. در این روایت، درباره‌ی زمان حکومت اشکانیان، به صورت مستقل، مطلبی نیامده و فقط ذیل عنوان ملوک‌الطوائف در این باره سخن گفته‌اند. برخی از راویان این روایت، دوره‌ی ملوک - الطوائف یعنی از مرگ اسکندر تا بر آمدن ساسانیان را ۲۶۶ سال (نهایه الارب، ۱۳۷۵: ۱۵۹؛ طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۱/۱؛ دینوری، ۱۳۸۴: ۶۸؛ بلخی، ۱۴۳۱: ۲۲۶؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۸۸/۱؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۱۶-۱۱۷)، برخی ۲۶۰ سال (مسعودی، ۱۴۲۱: ۱۰۲) و برخی فقط دویست سال (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۴۵۶/۵) دانسته‌اند. برخی از این راویان، طول زمان حکومت هر یک از شاهان ملوک‌الطوائف را نیز به صورت جداگانه آورده‌اند که با جمع آن ارقام، اعداد دیگری برای طول زمان سلسله به دست می‌آید. چنان‌که از مجموع سال‌های ارائه شده برای پادشاهان این دوره توسط بلخی، عدد ۲۷۰ حاصل می‌شود (بلخی، ۱۴۳۱: ۲۲۶). همچنین از مجموع سال‌های ارائه شده برای پادشاهان این دوره در یک روایت از مسعودی، ۲۶۸ سال (مسعودی، ۱۴۲۱: ۹۹-۱۰۰) و در روایتی دیگر از او عدد ۲۸۲ سال (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲۳۵-۲۳۶) به دست می‌آید.

علاوه بر این، مجموع سال‌های فرمانروایی برای هر یک از شاهان این دوره، در یک روایت طبری ۲۸۷ سال، ذکر شده است (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۳/۱). بررسی مجموع این اختلاف روایات، نشان می‌دهد که در روایت ملی - حماسی، طول دوره‌ی حکومت اشکانیان به نصف اندازه‌ی واقعی آن تقلیل یافته است. لازم به ذکر است که در برخی منابع اسلامی نیز، احتمالاً تحت تأثیر منابع سریانی و یا در نتیجه‌ی مطالعات گاه‌شمارانه، این دوره را بیش از ۴۰۰ سال هم دانسته‌اند که به رقم واقعی دوران حکومت اشکانی نزدیک است. چنان‌که در روایت ثعالبی، طول این دوره حدود ۴۰۰ سال (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۱۴-۲۲۱) و روایت ابن‌شادی، ۴۱۱ سال (ابن‌شادی، ۱۳۸۳: ۵۹) ذکر شده و طبری نیز در روایتی دیگر، این دوره را ۴۵۷ سال آورده است (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۳/۱-۴۱۴). بنابراین، مهم‌ترین رکن از تاریخ اشکانی، که در روایت ملی - حماسی مورد تحریف قرار گرفته، طول زمان حکومت آنها است.

#### ب - قلمرو اشکانیان

دومین محور از داده‌های ارائه شده در روایت ملی - حماسی، به محدوده‌ی قلمرو اشکانیان مربوط است. در این روایت، محدوده قلمرو شاهان اشکانی نیز به صورتی مبهم توصیف شده است. برخی راویان، در شرح قلمرو

دارا بن اشک آورده‌اند که «از موصل تا ری و اصفهان تحت فرمان او بود» (بلخی، ۱۴۳۱: ۲۲۶؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۸۸/۱). برخی آورده‌اند که آنها «پادشاهان ماهین بودند و... که همه به برتری آنها گردن نهاده بودند» (نهایه الارب، ۱۳۷۵: ۱۵۹). طبری در روایتی آورده که ملوک الطوائف در عراق و مابین مصر و شام بودند ولی از همه بزرگ‌تر حکمران مدائن بود که اشکانیان بودند (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۳/۱) و در روایتی دیگر مدعی است که اشک بن دارا «اراضی بین موصل تا ری و اصفهان را گرفت و همه ملوک الطوائف مطیع وی شدند» (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱) و در روایت دیگر آورده که ملوک الطوائف همه «از حکمرانی که بر جبال مسلط بود، اطاعت می‌کردند» (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۱/۱) حمزه‌ی اصفهانی نیز در شرح ملوک الطوائف آورده «کسانی که مالک عراق بودند و بر تیسفون و مدائن می‌نشستند» (اصفهانی، ۱۳۴۰: ۳۰). دینوری (۱۳۸۴: ۶۶) قلمرو آنها را فقط ناحیه جبال دانسته و مناطق ماهین، همدان، ماسبدان و مهرجانقدق و حلوان را جزء قلمروشان شمرده و مرکز حکومت آخرین شاه اشکانی را نهاوند ذکر کرده و بیرونی (۱۹۲۳: ۱۱۳) نیز فقط عراق، بلاد ماه و جبال را جزء قلمرو آنها دانسته‌است. فقط مسعودی (۱۴۲۱: ۹۹) سرزمین ملوک الطوائف (اعم از ایرانی، نبطی و عرب) را از حدود موصل تا دورترین بخش‌های ایران می‌داند که «همه تحت فرمان اشکانیان بودند و اشکانیان زمستان در عراق و تابستان در شیز آذربایجان ساکن بودند». بنابراین پیدا است که در روایت ملی- حماسی، فقط ایالت غرب و جنوب غربی جزء قلمرو اشکانیان دانسته شده و نواحی شرق و شمال شرق را از این پهنه جدا کرده‌اند.

### ج- زمان و چگونگی تأسیس سلسله اشکانی

سومین موضوعی از تاریخ اشکانیان که در روایت ملی- حماسی ذکر شده، زمان تأسیس سلسله و چگونگی این امر است. عموم روایان روایت ملی، نخستین شاه سلسله را اشک یا افقور نوشته‌اند و به تصریح طبری، تولد عیسی (ع) در پنجاه و یکمین سال از آغاز حکومت اشکانی است (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۲/۱؛ اصفهانی، ۱۳۴۰: ۳۱؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۱۳).

در برخی روایات، تأسیس سلسله‌ی اشکانی با شرح قیام اشک علیه سلوکیان آمده که با انطیخس (یا به عبارت بهتر آنتیوخوس) جنگیدند و «انطیخس لشکر بسیار داشت و از هر دو جانب حرکت کردند و به اعمال موصل به هم رسیدند و ایزد تعالی اشک را ظفر داد... انطیخس کشته شد... از آن پس احترام آنها حفظ شد و میانه‌ی مملکت اشکانیان داشتند» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۹۵؛ ابن مسکویه، ۱۴۲۴: ۸۸/۱؛ طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱). جالب‌تر آن که، اشک بن دارا را اهل ری تصور کرده که با کنار زدن انطیخس (از جانشینان اسکندر) سلسله اشکانی را تشکیل داده و قلمرو انطیخس را بابل، پارس، و قهستان (جبال) نوشته (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۵۸) و از قول ابن کلبی، او را حکمران کوفه، سواد، جبال، و فارس و اهواز دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱). بنابراین، پیدا است که در روایت ملی- حماسی، آغاز سلسله‌ی اشکانی، ۵۱ ق. م در نظر گرفته شده و تاریخ اشکانیان، چنین از این تاریخ نادیده انگاشته شده است.

### د- حوادث مهم دوره‌ی اشکانی

چهارمین محور از مباحث تاریخ اشکانی که در روایت ملی- حماسی منعکس شده برخی از حوادث این دوره است. از حوادث عهد اشکانی، تولد حضرت مسیح (ع) در دوره‌ی دومین شاه اشکانی یعنی شاپور بن افقور است (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۲/۱؛ ابن شادی، ۱۳۸۳: ۵۹)، حمله گوردز بن شاپور به فلسطین (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱)،

۴۱۳؛ اصفهانی، ۱۳۴۰ق: ۳۱) و حمله روم به ایران و دفاع مجدانه بلاش (طبری، ۴۱۰/۱؛ اصفهانی، ۱۳۴۰ق: ۳۱) نیز ذکر شده است. بنابراین، در روایت حماسی- ملی فقط سه مورد از حوادث متعدد عهد اشکانی ذکر شده است. ذکر تولد حضرت مسیح آشکارا رنگ مذهبی دارد و در واقع، در این روایت فقط حمله به شامات و فلسطین و مقابله با رومیان مورد توجه است.

انتساب تأسیس سلسله‌ی اشکانی به افقور در حدود ۵۱ قبل از میلاد مسیح، و هم‌چنین مرتبط دانستن تأسیس سلسله با قیام خونین پادشاه اشکانی علیه شاه سلوکی (انطیخس) و نبرد آنها در حومه موصل، ارتباط معناداری را نشان می‌دهد که در نتیجه آن، می‌توان تصور کرد که این جنگ با انطیخس در اطراف موصل، انعکاسی از جنگ حران در ۵۳ ق. م باشد که طی آن کراسوس کشته شد (نک: بیوار، ۱۳۸۳: ۱۵۱-۱۵۵) و دیگر این که ذکر حمله‌ی شاپور به فلسطین نیز بازتابی از حملات پاکر، شاهزاده‌ی اشکانی به نواحی غرب فرات در سال ۵۱ ق. م و پیشروی تا فلسطین و سواحل مدیترانه است (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۹۲۴/۳-۱۹۲۵). بدین ترتیب پیدا است که در روایت ملی، پس از شرح اسکندر، دوره ملوک الطوائف را آورده‌اند و با اختصار زیاد، از ملوک الطوائف فقط به انطیخس (= آنتیوخوس) اشاره کرده و سپس با شرح قیام اشک بن دارا علیه وی، تاریخ اشکانیان را آغاز کرده‌اند. تعمق در جزئیات این روایت نشان می‌دهد که در روایت ملی، دوره‌ی اول و دوم از تاریخ اشکانی به خاطر وجود حکومت سلوکی، به رسمیت شناخته نشده و فقط دوره سوم به عنوان دوره‌ی اشکانی پذیرفته شده و در تحریف ایجاد شده، تاریخ ۲۵۹ ساله‌ی سلوکیان از اسکندر تا سقوط انطاکیه (۳۲۳-۶۴ ق. م) مسکوت مانده است. بنابراین، در روایت ملی، نه تاریخ اشکانی که تاریخ سلوکیان نیز نادیده گرفته شده است.

##### ۵. علل اختصار تاریخ اشکانیان در روایت ملی

چرا در روایت ملی- حماسی مندرج در منابع اسلامی، تاریخ ملوک الطوائف این قدر مختصر شده است؟ این پرسش قدمتی هزار ساله دارد. در قرن چهارم برخی از مورخان مسلمان که به منابع سریانی دسترسی داشته و یا به مطالعات گاه شماری علاقه‌مند بودند، با مطالعه‌ی تفاوتیم سلوکی متوجه شدند که فاصله‌ی زمانی میان اسکندر با جلوس اردشیر بیش از ۵۴۰ است، ولی در روایت خوتای نامگ، با حدود تقریبی ۲۶۶ سال نمایش داده شده است. از همان زمان، مورخان به فراخور توان علمی خود به تبیین ابعاد این تحریف و یا جستجو در علل آن پرداختند (بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۱۲-۱۱۳). از جمله‌ی این افراد، مسعودی در این باره نوشت:

«میان مورخان ایرانی و با مورخان سایر ملل در تاریخ اسکندر تفاوتی است بزرگ و بسیاری از مردم از این نکته غافل‌اند. این نکته سری است دینی و دولتی که کسی جز موبدان و هیربدان و نیز اشخاصی که تحصیل کرده و اهل درایت‌اند، از آن آگاه نیستند. من در فارس و کرمان با علمای مجوس ملاقاتی کرده، مطلبی در ضمن صحبت کشف کردم که در هیچ یک از کتب تواریخ ایران و دیگران ضبط نشده است و آن، این که زرتشت بن اسپیتمان در اوستا ذکر کرده که سیصد سال دیگر اضطراب بزرگ روی دهد ولی به دین من خللی وارد نیاید. ولی وقتی که هزار سال بگذرد، دین و ملک هر دو زوال یابند. بین زردشت و اسکندر تقریباً سیصد سال است زیرا زرتشت در سلطنت گشتاسپ پسر لهراسپ ظهور کرد و اردشیر پسر بابک ممالک را پانصد و اندی سال پس از اسکندر جمع کرد. بنابراین در زمان اردشیر بابکان از هزار سال، فقط دویست سال باقی بود و چون اردشیر ترسید که اعتماد و وثیق مردم به پیشگویی پیامبرشان مبنی بر زوال حکومت بعد از گذشت دویست سال،

مردم را از همراهی و حمایت مجددانه از حکومت باز دارد. لذا پانصد و اندی سال فاصله بین اسکندر و اردشیر را به حدود نصف تقلیل داد و از ملوک الطوائفی که در این سالها حکومت می‌کردند برخی را ذکر کردند و برخی دیگر را از قلم انداخت و در کشور شایع ساخت که ظهور او و غلبه‌اش بر ملوک الطوائف و قتل بزرگ‌ترین و نیرومندترین آنها یعنی اردوان، فقط ۲۶۰ سال بعد از اسکندر است. کتاب‌ها را هم موافق آن نوشتند و این امر در میان مردم رایج شد» (مسعودی، ۱۴۲۱: ۱۰۱-۱۰۲).

اگر در نظر بگیریم که با غلبه‌ی مسلمانان، حکومت ۴۰۰ ساله‌ی ساسانیان و شوکت دین زرتشتی با هم نابود شدند، به نظر می‌رسد که در این سخن نوعی شیطنت مذهبی نهفته است که چیزی جز متّصف کردن پیامبر خود به صداقت و تلاش برای اثبات حقانیت دینشان نیست. اگر چه شادروان پیرنیا، ضمن ابراز تحیر در خصوص صحت و سقم آن، با بررسی سال‌شمار حکومت شاهان کیانی در روایت ملی، به دنبال یافتن شواهدی برای درستی آن بود (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۲۰۷۸/۳). اما امروزه این روایت، فقط از جنبه‌ی دیگری قابل اعتنا به نظر می‌رسد (← ادامه مقاله).

بعد از او، محققان دیگری نیز که به این قضیه پرداخته‌اند، در خصوص دلایل این تحریف نکاتی را متذکر شده‌اند که عموماً بر محور دشمنی ساسانیان با اشکانیان استوار است (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۵۸۳-۵۸۴). ناگفته پیداست که این امر فقط بر مغفول گذاشتن حوادث عهد اشکانی صادق است و درباره‌ی علت تحریف تقویم و کاهش زمان حکومت آنها صدق نمی‌کند. در مقابل برخی نیز با استناد به این که همه‌ی اخبار مرتبط با اشکانیان به طور کامل از میان نرفته، مدعی می‌شوند که فراموشی تاریخ اشکانیان، فقط معلول دشمنی ساسانیان با آنها نیست (فرای، ۱۳۷۳: ۲۸۹). برخی نیز با راست انگاشتن روایت مسعودی بخشی از این قضیه را به اعتقاد دینی ساسانیان نسبت می‌دهند (فرای، ۱۳۷۳: ۲۸۹). برخی دیگر نیز علت بی‌مهری نسبت به اشکانیان در روایت ملی - حماسی را، شورش بهرام چوبین علیه خسرو پرویز و انتساب خود به اشکانیان می‌دانند که در نتیجه آن، محرران متأخر خوتای نامگ در اواخر عهد ساسانی تصمیم گرفتند اخبار مربوط به اشکانیان را کم‌رنگ‌تر سازند (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۵۸۴).

برخی نیز با بررسی تقویم و گاه شماری در ایران، علت این تحریف در تقویم را به فراموش شدن منشأ تاریخ سلوکی و پیوند یافتن طرح هزاره‌ای با تاریخ سلوکی می‌دانند (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۴۹۸). اینان برای توجیه سخن خود، ادعای فراموش شده بودن تاریخ سلوکیان در عهد ساسانی را مطرح می‌سازند. ناگفته پیداست که این‌گونه استدلال، تسلسل و دور باطل است. چون کار اصلی مورخ، شناخت علت این فراموشی است نه توجیه آن. کاملاً درست است که ایرانیان در عهد ساسانی، نمی‌خواستند سلوکیان را به یاد بیاورند و به همین خاطر نیز با دست بردن در تقویم گذشته، این فراموشی را محقق ساختند، ولی سؤال اصلی که مورخ باید بدان بپردازد این است که چرا ایرانیان عهد ساسانی می‌خواستند دوره سلوکی فراموش شود؟ نگارنده تصور می‌کند که علت اصلی این ماجرا را در جای دیگری باید جست و برای راه یافتن به این قضیه، شناخت عاملان تحریف را ضروری می‌داند.

## ۶. عاملان تحریف تاریخ اشکانی در روایت ملی

نخستین قدم برای نیل به علل تحریف تاریخ اشکانی در تاریخ ملی، تلاش برای شناسایی عامل (یا عاملان) آن است و گام دوم این که عاملان چه اهدافی را در ورای این امر جستجو می‌کردند؟ آشکار است که شاه ساسانی،

شخصاً به این کار دست نیازیده است. با توجه به آن که در آن دوره بسیاری از طبقات، از حق داشتن سواد محروم و فقط طبقات ممتاز جامعه سواد داشتند، می‌توان تصور کرد که جز طبقات ممتاز جامعه کسی نیز نمی‌توانسته این کار را انجام دهد. نظر به همین قضیه ریچارد فرای (۱۳۷۳: ۲۸۸) موبدان و هیربدان و دبیران دستگاه ساسانی را مسئول این امر معرفی می‌کند، اما در کنار هم قرار دادن این دو قشر، رأی درستی نمی‌تواند باشد. به نظر می‌رسد تأمل بر کیفیت انعکاس شخصیت روایات مربوط به اسکندر در روایت ملی و همچنین موارد مورد تحریف، در این زمینه راه‌گشا تواند بود.

روایت ملی - حماسی، تاریخ اسکندر را از قول اسکندرنامه نقل کرده و در نتیجه، چهره‌ی مطلوبی از اسکندر ارائه می‌دهد (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۴۵/۵-۱۴۵۲). اساس اسکندرنامه، کتاب کالیستن دروغین (پسودو کالیستن) است که در دوره‌ی ساسانی به زبان پهلوی ترجمه و مطالبی به آن افزوده شد (صفوی، ۱۳۶۴: ۷۰-۷۲). از آنجا که متون مذهبی زرتشتی، چهره‌ی خوبی از اسکندر نشان نداده و از او با لقب گجستک (ملعون) یاد می‌کنند (— صفوی، ۱۳۶۴: ۲۵-۲۶؛ فره‌وشی، ۱۳۷۰: ۹۷)، می‌توان فهمید که موبدان و پیشوایان مذهب زرتشتی در نگارش متن خوتای نامگ نقشی نداشته‌اند.

در این صورت فقط دربار ساسانی، می‌تواند عهده‌دار این امر باشد. با توجه به آن که اشراف و نجبای ایرانی، در قالب هفت خاندان نژاده (که خاندان شاهی اشکانی، و بعدها ساسانی هم یکی از آنها بود) در طول دوران اشکانی و ساسانی ذی‌نفوذ بودند و به ویژه نفوذ آنها در عهد ساسانیان، تا آن حد بود که در برخی موارد قدرت شاه را به چالش کشیده و در انتخاب شاه جدید، دخالت می‌کردند (— کریستن‌سن، ۱۳۷۰: ۱۵۰-۱۷۴، ۳۲۷، ۳۴۹)، و هم این که بعد از سقوط ساسانیان، همین اشراف، نسخه‌ی خوتای نامگ را تا زمان ترجمه‌ی آن به عربی، حفظ کردند، می‌توان نتیجه گرفت که اشراف دربار، به ویژه رؤسای هفت خاندان نژاده در این امر هم‌داستان بوده‌اند.

با توجه به آن که حکومت ساسانی، مذهب زرتشتی را رسمیت داده و دست موبدان را در امور به طور کامل و نامحدود باز گذاشت، بدیهی است که آنها نیز در قبال این قضیه سکوت کردند، اما به صورت سینه به سینه یا از طریق نوشته‌های درون کاست خود این قضیه را به نسل‌های بعدی خود منتقل ساختند چنان که موبدان قرن چهارم، بعد از گذشت هفتصد سال هنوز از این امر خبر داشتند (مسعودی، ۱۴۲۱: ۱۰۱).

## ۷. هدف از تحریف تاریخ اشکانی در روایت ملی

با توجه به تعیین هویت عاملان تحریف، می‌توان به سؤال بعدی پرداخت که دربار ساسانی و این خاندان‌های اشرافی چه منافع مشترکی داشتند که با تحریف تاریخ، محقق می‌شد؟ با تأمل بر موارد تحریف یعنی زمان، مکان و سپس مسکوت گذاشتن رویدادها به جز موارد مربوط به پیروزی در نبرد با رومیان، به نظر می‌رسد که بتوان اهداف و انگیزه‌های مربوط به این کار را در شرایط خاص سیاسی - اجتماعی ابتدای حکومت ساسانی ردیابی کرد.

### ۷-۱. عدم مقبولیت اجتماعی

روایت فوق از مسعودی، به صورتی غیرمستقیم و ظریف، یک علت واقعی را به دست می‌دهد. این روایت، بیش و پیش از هر چیز تأکید دارد که اردشیر از عدم همراهی مردم با حکومت خود و فرزندانش بیم‌ناک بود.

این درست به معنای آن است که حکومت ساسانی در این زمان فاقد مقبولیت اجتماعی بوده و در تلاش برای به دست آوردن این مقوله بود. البته برخلاف نظر راویان مسعودی، این عدم مقبولیت، ریشه‌ی مذهبی نداشت و به پیشگویی هیچ کس مربوط نبود.

طبیعی است وقتی یک سلسله‌ی ۴۷۵ ساله به دست اردشیر برافتاده، مردم برای پذیرش حکومت جدید مردد باشند. بنابراین مهمترین مشکل حکومت ساسانی در ابتدای کار، عدم مقبولیت اجتماعی در میان مردم است که باید به نحوی مرتفع گردد. با توجه به آن که شاهان پونت، کاپادوکیه و اشکانیان، از طریق انتساب خود به خاندان هخامنشی کسب مقبولیت کرده بودند (مشکور، ۱۳۶۹: ۳۰۹-۳۱۱، ۳۳۴) طبیعی است که دربار ساسانی نیز راه برون رفت خود از بحران مزبور را در انتساب خود به شاهان هخامنشی جستجو کند. ناگفته پیداست که این انتساب به دو صورت ممکن بود:

#### ۷-۱-۱. انتساب خونی و نژادی

انتساب نژادی فقط از طریق نسب‌نامه به دست می‌آید. درباریان ساسانی نیز نسب‌نامه‌ای ساختند که آنها را به ساسان نواده‌ی دارا یا به بهمن، نیای دارا، برساند (← کارنامه اردشیر پاپکان، ۲۵۳۷: ۱۶۶-۱۶۸؛ طبری، ۱۴۱۸: ۵/۲، ۱۰؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۲۴۳/۱). اما مهمترین دشواری در این زمینه، فاصله‌ی زمانی طولانی میان آخرین شاه هخامنشی تا اردشیر (۳۳۰ ق. م - ۲۲۴ م) بود که بالغ بر پانصد و پنجاه سال و برای پر کردن آن باید حداقل ۱۷ نسل جعل می‌شد. در عین حال، وجود اسکندر و غلبه‌ی او بر جامعه‌ی ایران، غیرقابل انکار می‌نمود. لذا تحریف تاریخ اسکندر و کاستن از زمان بین هخامنشیان و ساسانیان، به عنوان راه چاره در نظر گرفته شد.

چنان‌که فهرست ابوالفرج از تاریخ حکومت ملوک‌الطوایف و شاهان اشکانی نشان می‌دهد آن دوره ۵۴۰ ساله را به سه بخش تقسیم کردند؛ ۱۴ سال برای اسکندر و ۲۶۶ سال برای اشکانیان و ۲۶۰ سال که مربوط به جانشینان اسکندر و سلوکیان بود (بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۱۶). دوره‌ی اسکندر و اشکانیان به هیچ وجه قابل انکار نبود، ولی با مسکوت گذاشتن تاریخ سلوکیان می‌توانستند به هدف خود برسند. لذا با حذف ۲۵۷ سال مربوط به سلوکیان، عملاً اشکانیان را به اسکندر چسبانیده، از هخامنشی تا ساسانی را فقط ۲۶۶ سال در نظر گرفتند. تأمل بر دوره‌ی زمانی حکومت اشکانی نیز جالب است. ابتدای سلسله‌ی اشکانی را به حدود ۵۱ ق. م نسبت داده‌اند که با احتساب ۲۶۶ سال پایان آن نیز ۲۱۵ میلادی خواهد بود که مصادف با استیلای اردشیر بر پارس است. بنابراین معلوم است که اشراف ایرانی فاصله‌ی بین سقوط سلوکیان تا بر آمدن اردشیر را فقط برای اشکانیان محاسبه کرده‌اند. از سوی دیگر، ذکر نام و یاد اسکندر بیگانه که شاهنشاهی هخامنشی را بر باد داده بود، نه قابل انکار بود و نه قابل یادآوری. لذا تصمیم گرفتند تاریخ اسکندر را هم مطابق میل خود بنویسند. این امر، با ترجمه‌ی کتاب کالیستن دروغین به پهلوی و افزودن برخی مطالب بر آن انجام شد که با نسبت دادن اسکندر به دارای بزرگ و برادر دانستن او با دارای دارایان، به گونه‌ای وانمود کردند که او نیز برادر ناتنی آخرین شاه هخامنشی بوده است (← صفا، ۱۳۸۴: ۹۰؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۴۷/۵-۱۳۶۸). با درج این بخش در خوتای نامگ، عملاً پیوستگی میان اجزای تاریخ ایران یعنی کیانیان، اسکندر، اشکانیان و ساسانیان به وجود می‌آمد.

#### ۷-۱-۲. انتساب از طریق تصاحب میراث و مایملک

از آنجا که وارث قانونی هر انسان، مایملک و دارایی او را تصاحب می‌کند، به طریق معکوس نیز هر کس مالک اموالی شود به نحوی به عنوان وارث او هم شناخته خواهد شد. قلمرو همیشگی ایران، اراضی بین سیحون تا فرات و از کرانه دریای پارس و عمان تا جبال قفقاز را دربرداشته که در نامه‌ی تنسر به تصریح (← ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۷۱-۱۸) و در تلاش‌های شاهان ساسانی به ویژه اردشیر (← طبری، ۱۴۱۸: ۱/ ۵-۹) به تلویح، این قضیه منعکس شده است. خسروان ساسانی با توسل به همین قلمرو سنتی، ایالات قفقاز، طبرستان، کرمان، مکران، خراسان و سیستان و خوارزم را تصرف کرده و به کاشغر و سغد و تاشکند هم لشکرکشی کرده، آن نواحی را به قلمرو خود ضمیمه ساختند (فرای، ۱۳۷۳: ۳۴۴-۳۴۶). بر اساس نامه شاپور ذوالاکتاف به کنستانتینوس قیصر روم (← مشکور، ۱۳۶۹: ۴۰۵) که تا رود استریمون (= دانوب) و مقدونیه را جزء قلمرو اجداد خود شمرده، معلوم است که ساسانیان از طریق انطباق قلمرو خود با هخامنشیان یعنی حاکمیت بر اراضی بین فرات تا سیحون می‌خواستند خود را وارث بالاستحقاق آنها جلوه داده و برای خود کسب مشروعیت کنند، اما حکومت اشکانی مانع اساسی در این مسیر بود.

بدین معنی که ساسانیان با تأکید بر آن که شاهان هخامنشی اراضی بین سیحون تا فرات را به صورت یکپارچه در اختیار داشته‌اند، می‌خواستند خود را وارث آنها نشان دهند ولی قلمرو اشکانیان نیز از غرب تا فرات و از شمال سرزمین‌های اطراف دریاچه‌ی وان تا جبال قفقاز و از جنوب تا کرانه‌های دریای پارس و از شرق، گاهی اوقات تا کوه‌های هیمالیا امتداد داشت (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۸۶۷/۳، ۲۱۵۵-۲۱۵۷؛ ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۱۰۵؛ مشکور، ۱۳۶۹: ۳۵۹-۳۶۳). ساسانیان در این فقره، قصد داشتند تا با کوچک نمایی قلمرو اشکانی، خود را وارث و ادامه‌دهنده‌ی شاهنشاهی هخامنشی قلمداد کنند تا از این طریق کسب مشروعیت کنند. بدین معنی که در روایت ملی، به گونه‌ای وانمود شده که گویا بعد از سقوط هخامنشیان، ساسانیان اولین قدرتی هستند که همه‌ی اراضی بین سیحون تا فرات را به صورت یکپارچه در اختیار گرفته‌اند. طبیعی است که ذکر این نکته برای اشکانیان، دعاوی آنها را در این زمینه ضعیف می‌ساخت.

بنابراین راه حل را در تقلیل قلمرو اشکانی دیده و به گونه‌ای وانمود کردند که قلمرو آنها فقط پارس، خوزستان و جبال و سواد (یا در برخی متون بابل) و یا به عبارتی اراضی بین موصل تا ری و اصفهان (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱) و در برخی شیراز با اصفهان (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۴۵۶/۵)، در برخی فقط عراق (اصفهانی، ۱۳۴۰ق: ۳۰) در بر داشته است. چنان که پیدا است این، فقط نیمی از قلمرو واقعی اشکانیان است و آذربایجان، اران، ارمنستان، کرمان، سیستان، خراسان، طبرستان و گرگان را از دایره‌ی قلمرو اشکانی بیرون گذاشته‌اند.

## ۲-۷. محبوبیت اشکانیان

دومین مسأله‌ای که شاهان ساسانی با آن روبه‌رو بودند، محبوبیت اشکانیان و نفوذ فراوان آنها در جامعه بود. ساسانیان در برابر این قضیه موضعی دوگانه اتخاذ کردند؛ از یک سو می‌کوشیدند تا با مسکوت گذاشتن حوادث عهد اشکانی، یاد و خاطره‌ی آن را از اذهان مردم بزدایند. چنان که در شرح تاریخ اشکانی فقط نام برخی پادشاهان را ذکر کرده و حتی در مواردی این نام‌ها را هم تحریف کردند و از طرفی دیگر با جعل مادر اشکانی برای شاپور و هرمزد، فرزند و نوه‌ی اردشیر (کارنامه‌ی اردشیر پاپکان، ۲۵۳۷: ۱۷۶-۱۷۸، ۱۸۷-۱۹۳؛ طبری، ۱۴۱۸: ۱۰/۲-۱۱، ۱۶-۱۷)، کوشیدند تا از این همدلی با اشکانیان به نفع خود بهره برداری کنند و شاهان ساسانی را از طرف مادر وارث اشکانیان نیز نشان دهند.

### ۳-۷. نبرد با روم و لزوم جلب حمایت مردم

دیگر مسأله‌ی مهم برای ساسانیان، درگیری با رومیان و منازعه‌ی با آنها بر سر تصرف ارمنستان بود. بنابراین، باید روح سلحشوری و جنگجویی ایرانیان با دشمنان غربی را نیز تقویت می‌کردند. در تاریخ ملی ایرانی، عموماً شرح نبرد با تورانیان در مرزهای شرقی ثبت شده و جز در داستان گشتاسب و داراب (فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۰۹۹/۴-۱۱۳۲؛ ۱۳۳۵/۵-۱۳۵۰) هیچ نبردی در جبهه‌ی غربی گزارش نشده بود. برای دولت ساسانی، نبرد با رومیان اهمیت ویژه داشت و برای آماده کردن ذهن مردم و جلب حمایت آنها، نیاز به تبلیغ و تبیین سوابق چنین جنگ‌هایی بود. لذا از همه‌ی رویدادهای عهد اشکانی فقط سه رخداد در روایت ملی ذکر شد. یکی نبرد حران که در قالب نبرد اشک اول با انتیوخس (آنتیوخوس) در موصل انعکاس یافت و دیگری حمله افقور به فلسطین و سوم، جنگ‌های بلاش اول با رومیان و اشاره مختصری به گردآوری اوستا در زمان این شاه. با ذکر این نکات، به خوانندگان نشان داده می‌شد که نبرد با روم چیزی جدیدی نیست، و اشکانیان نیز به آن پرداخته‌اند و در عین حال با ذکر نبردهایی که پیروزی داشتند، بر روح سلحشوری و تهییج به جنگ می‌افزودند. البته نبردهایی که به شکست پارتیان منتهی شده بود، این هدف را برآورده نمی‌ساخت، لذا در روایت ملی ذکر نشدند.

### ۴-۷. حفظ منافع طبقه‌ی اشراف

چهارمین هدف و دلیل در این تحریف را باید حفظ منافع اشرافی دانست. به تصریح منابع تاریخی، اشراف و نجباء که عموماً در نواحی غربی و مرکزی و جنوبی ایران می‌زیستند، بعد از سقوط هخامنشیان به دست اسکندر، به همراهی و معاونت به اسکندر و سرداران و جانشینان او پرداختند و از این رهگذر، نفوذ محلی، بومی و منطقه‌ای خود را حفظ کردند. در سایه‌ی این وضعیت، میان منافع آنها با سلوکیان پیوند مستحکمی ایجاد شد که تا آمدن اشکانیان ادامه یافت. از آنجا که در زمان ضعف سلوکیان، این اشراف بدون داشتن عنوان سلطنت می‌کردند، به پذیرش سلطه‌ی مقتدر اشکانیان که قرار بود با استقرار در سلوکیه، آنها را تحت نظارت بیشتر گرفته و از خودمختاری‌شان بکاهد، راضی نبودند و با مقاومت و شورش علیه پارتیان این نارضایتی را نشان دادند (← پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۸۳۵/۳-۱۸۳۷). اگر چه پارتیان تا سال ۱۴۱ق. م همه نواحی شرق فرات را زیر فرمان گرفتند (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۳۶-۱۳۷)، اما این اشراف، سیادت پارتیان را نپذیرفته و همچنان چشم به راه بازگشت سلوکیان ماندند (← پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۸۴۴/۳).

یک دهه بعد، آنتیوخوس هفتم با تصرف عراق، آذربایجان، جبال و خوزستان (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۳۸-۱۳۹)، اشکانیان را باز پس راند و متعاقب آن، درگیری شاهان اشکانی با حمله‌ی سکاها و مرگ دو تن از شاهان متوالی اشکانی در نبرد با آنها (← مشکور، ۱۳۶۹: ۳۳۶)، اشکانیان را ضعیف و این تصور اشراف را تقویت کرد. به رغم آن که مهرداد دوم دوباره بر عراق و جبال و فارس مسلط شد، اشراف ناراضی، همچنان، سلطه او را موقتی تلقی می‌کردند که با آمدن شاه سلوکی می‌توانست خاتمه پیدا کند (← زرین کوب، ۱۳۷۱: ۳۳۹-۳۴۱). اشراف در همین انتظار بودند تا با غلبه رومیان بر انطاکیه در سال ۶۴ق. م، حکومت سلوکی برای همیشه از میان رفت (← زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۸۸). بنابراین، فقط از این زمان، به بعد اشراف و نجبای محلی، تابعیت اشکانیان را پذیرفته، با آنها همکاری کردند. تصریح روایت ملی بر تابعیت جبال، اهواز، فارس و سواد نسبت به انطیوخس در مقابل اشک (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۵۹؛ طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱)، مؤید آن است که این اشراف و نجباء ایرانی، تا

زمانی که حکومت سلوکی در انطاکیه برقرار بوده، آن را به رسمیت می‌شناختند و تا زمان اضمحلال کامل حکومت سلوکیان را جزء دوره‌ی سلوکیان زمان‌بندی کرده‌اند.

بر اساس منابع یونانی، یک دهه بعد از سقوط انطاکیه، نیروهای رومی به سرکردگی کراسوس برای تصرف نواحی شرق فرات تاختند، ولی اشراف و نجبای منطقه که تازه به تابعیت شاه اشکانی تن در داده بودند، با او همراهی کرده و در زیر لوای یکی از خودشان با نام سورن، سپاهیان رومی را در سال ۵۳ ق. م در دشت حران در هم کوبیدند (← پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۸۸۸/۳-۱۹۱۵). این قضیه را به این صورت در روایت ملی انعکاس داده‌اند که وقتی اشک بن دارا قیام کرد، ملوک الطوائف به او پیوستند و او را یاری دادند (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۵۹). بنابراین طبیعی است که اشراف و نجبای ایرانی پارسی و مادی و خوزی که تا این زمان، سلطه‌ی پارتیان را نپذیرفته و حالا مطیع شده بودند، آغاز سلسله‌ی اشکانی را در همین زمان بدانند. اما در هنگام تدوین روایت ملی، این اشراف می‌خواستند که یاد و خاطره‌ی این دوران همکاری با بیگانگان را از کارنامه‌ی زندگی خود بزایند. زیرا شرح تمرّد خود نسبت به این سلطانی که حالا مطیع او شده بودند، کار درستی نمی‌نمود، و از طرف دیگر روح بیگانه‌ستیزی ایرانیان نیز اجازه نمی‌داد که خود را تا ۲۵۹ سال (۳۲۳ ق. م - ۶۴ ق. م) تحت تابعیت جانشینان اسکندر بدانند. به ویژه در عصر ساسانی که رومیان، به عنوان رقیب سرسخت، میراث خوار سلوکیان بودند، و ثبت اخبار مربوط به همراهی با سلوکیان، می‌توانست به معنای همکاری با روم نیز تلقی شود. با مسکوت گذاشتن تاریخ سلوکیان، از این اشراف، در زمینه‌ی خیانت و همکاری با بیگانگان رفع اتهام می‌شد.

#### ۷-۵. غرور ملی ایرانیان

یکی از علل این تحریف را می‌توان با غرور ملی و طبع بلند و سرکش ایرانی مرتبط دانست که سلطه‌ی دیرپای بیگانگان مقدونی و یونانی را بر خود نمی‌پذیرفت و از طرف دیگر برای تقویت روح سلحشوری و بزرگ‌منشی در آیندگان مرز و بوم، با شرح دلاوری‌ها و رشادتهای گذشتگان، به ویژه در مقابل رومیان، که در عهد ساسانی، به ویژه در قرن ششم به بعد، مهم‌ترین دشمن ساسانی به شمار می‌رفتند. لذا در تدوین تاریخ ملی، در این باره، بایستی به دو صورت دوگانه عمل می‌شد. از یک سو باید یاد و خاطره‌ی حکومت بیگانگان بر قلمرو ایران از خاطرها زدوده می‌شد که با نادیده انگاشتن تاریخ سلوکیان به طور کامل، از طریق اشاره‌ی مبهم به ملوک الطوائف بعد از اسکندر و سپس اتصال حکومت اشکانی به اسکندر، این قضیه محقق می‌گشت. دیگر این که رشادت و دلاوری اشکانیان را در نبرد حران و سرنگونی کراسوس را با عنوان نبرد اشک بن دارا علیه انطیخس، نوه‌ی جانشین اسکندر، جلوه دادن، هم به نحوی انتقام‌جویی از مقدونیان و اسکندر را نشان می‌دهد (ابن شادی، ۱۳۸۳: ۵۹) و هم روح سلحشوری را تقویت می‌کرد. سپس تنها نمونه لشکرکشی اشکانیان به غرب فرات، یعنی لشکرکشی پاکوروس، سپهسالار و فرزند ارد اول اشک سیزدهم، به سوریه و فلسطین (← پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۹۲۵/۳-۱۹۲۴) را در روایت ملی به نام گودرز ذکر نموده و حتی کار را به جایی رسانده‌اند که پاکور را به عنوان پادشاه قلمداد کرده و در فهرست شاهان اشکانی جای داده‌اند (طبری، ۱۴۱۸: ۴۱۰/۱، ۴۱۳؛ اصفهانی، ۱۳۴۰ ق: ۳۱؛ ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۱۴-۲۱۶؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۱۶-۱۱۷).

#### ۷-۶. گرفتن امکان شورش از منسوبان به اشکانیان

با توجه به آن که بسیاری از اشراف و نجبای ایرانی در عهد ساسانی، بازمانده و ادامه دهنده‌ی خاندان‌های نژاده‌ی عهد اشکانی بودند، از قرن ششم به بعد که در زمان قباد و انوشیروان، تنشی میان منافع دربار و اشراف پیش آمده و دربار با استفاده از ماجرای مزدکیان کوشید تا اشراف را محدود سازد و این امر با توفیق پیش رفت (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۶۶-۴۷۲). اما این قضیه واکنش تند اشراف را در پی داشت که در قیام بهرام چوبین که با تأکید بر انتساب خود به شاهان اشکانی کوشید تا خسرو پرویز را کنار زده و سلطنت کشور را در اختیار بگیرد، تبلور یافت (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۵۰۷-۵۰۸، ۵۱۰). بعد از پیروزی خسرو بر بهرام چوبین، روند مقابله با اشراف منسوب به اشکانیان تقویت شد که با تحریف در تحریرهای جدید خوتای نامگ، نمود یافت (یار شاطر، ۱۳۸۳: ۵۸۴).

## ۸. نتیجه‌گیری

تاریخ رسمی ایران پیش از اسلام، در قالب کتاب خوتای نامگ تبلور یافته و بعد از اسلام، به زبان عربی ترجمه شده و حوادث دوران باستان را به مورخان مسلمان منتقل ساخته و در عین حال پایه‌ای برای تاریخ نگاری اسلامی گردید. امروزه خوتای نامگ و ترجمه‌های عربی آن از دست رفته‌اند، اما بخشی از روایات آن که توسط مورخان مسلمان اخذ شده منبعی اساسی برای شناخت حوادث عهد باستان به شمار رفته و اساس روایت ملی- حماسی ایران را شکل می‌دهند. در این روایت، تاریخ دوره‌ی بین اسکندر و اردشیر ساسانی با تلخیص بسیار عجیبی آورده شده و طول زمان این دوره را به کمتر از نصف تقلیل داده و فقط ۲۶۶ سال دانسته‌اند. این مقاله نشان داد که بر خلاف دعاوی که تاکنون ذکر شده، این تحریف، نه بر اساس تداخل گاه شماری سلوکی و سنت هزاره‌ای و نه بر پایه‌ی اعتقادات مذهبی، بلکه با توجه به ضرورت‌های سیاسی - اجتماعی ایران در اوایل عهد ساسانی و برای تأمین منافع دربار و اشراف ساسانی انجام شده است. بنابراین، برخلاف آنچه که گفته شده، این تقلیل زمان، نه تاریخ اشکانی که تاریخ سلوکی را نشانه رفته است ولی از آنجا که اشراف ایرانی، به علت اشتراک منافع با سلوکیان تا سقوط انطاکیه، دولت اشکانی را به رسمیت نشناخته بودند، دو دوره‌ی نخست اشکانی را جزء تاریخ سلوکیان می‌دانستند. با روی کار آمدن ساسانیان و تغییری که در فضای جامعه به وقوع پیوسته بود، انعکاس این قضیه صورت خوشی نداشت. لذا با حذف تاریخ سلوکی، کوشیدند تا یاد و خاطره‌ی این قضیه را از اذهان بزدايند. مسائلی همچون عدم مقبولیت اجتماعی حکومت ساسانی، محبوبیت اشکانیان، بیگانه‌ستیزی ایرانیان، غرور ملی و لزوم تهییج مردم برای مقابله با رومیان، تلخیص تاریخ اشکانی و حذف کامل دوره‌ی سلوکی را ایجاب می‌کرد.

## منابع و مأخذ

- ابن اثیر عزالدین علی. (۱۳۹۹ق). الکامل فی التاریخ، تصحیح تورنبرگ، بیروت: دار صادر.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن. (۱۳۶۶). تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ابن بلخی. (۱۳۶۳). فارسنامه، تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیلکسون، تهران: دنیای کتاب.
- ابن شادی. (۱۲۸۳). مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهرنان: دنیای کتاب.
- ابن مسکویه محمد بن احمد. (۱۴۲۴). تجارب الأمم، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- اصفهان‌ی حمزه بن حسن. (۱۳۴۰ق). سنی ملوک الأرض و الأنبياء، برلین: مطبعه کاویانی.

- بلخی ابوزید احمد بن سهل. (۱۴۳۱). البدء و التّاریخ، قدّم له سمیر شمس، بیروت: دارصادر.
- بیرونی ابوریحان محمد بن احمد. (۱۹۲۳). آثار الباقیة عن القرون الخالیة، تحقیق ادوارد زاخانو، لایپزیک.
- بیکرمان. (۱۳۸۳). «تاریخ سیاسی دوره‌ی سلوکی»، در تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ۳ قسمت ۱، گردآوری احسان یار شاطر، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بیوار. (۱۳۸۳). «تاریخ سیاسی ایران در دوره‌ی اشکانیان»، در تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ۳ قسمت ۱، گردآوری احسان یار شاطر، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- پیرنیا حسن. (۱۳۸۸)، تاریخ ایران باستان، تهران: نگاه.
- ثعالبی عبدالملک بن محمد. (۱۳۸۵). شاهنامه ثعالبی، ترجمه‌ی محمود هدایتی، تهران: اساطیر.
- دینوری ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۸۴). اخبار الطوال، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- زرین کوب. (۱۳۷۱). تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تهران: امیرکبیر.
- صفا ذبیح الله. (۱۳۸۴). حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- صفوی سیدحسن. (۱۳۶۴). اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر، تهران: امیرکبیر.
- طبری محمد بن جریر. (۱۴۱۸). تاریخ الطبری، تحقیق عبدالله علی مهنّا، بیروت: مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات.
- فرای ریچارد. ن. (۱۳۷۳). میراث باستانی ایران، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی فرهنگی.
- فردوسی ابوالقاسم. (۱۳۷۴). شاهنامه، تصحیح ژول مول، تهران: علمی و فرهنگی.
- فره وشى بهرام. (۱۳۷۰). ایرانویج، تهران: دانشگاه تهران.
- کارنامه‌ی اردشیر پاپکان. (۲۵۳۷). ترجمه‌ی صادق هدایت، ضمیمه‌ی زند و هومن یسن، تهران: جاویدان.
- کریستن سن. آ.ا. (۱۳۷۰). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی علی بن حسین. (۱۴۲۱). التنبیه و الاشراف، دار و المکتبه الهلال.
- ..... (۱۴۰۹). مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر.
- مشکور محمدجواد. (۱۳۶۹). ایران در عهد باستان، تهران: اشراقی.
- مقدمه‌ی قدیم شاهنامه. (۱۳۶۳). تصحیح محمد قزوینی، در بیست مقاله‌ی قزوینی، ج ۲، به کوشش عباس اقبال و ابراهیم پور داود، تهران: دنیای کتاب.
- نهایة‌الارب فی أخبار‌الفرس‌والعرب (۱۳۷۵). به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ولسکی یوزف. (۱۳۸۳). شاهنشاهی اشکانی، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- یار شاطر احسان. (۱۳۸۳). «تاریخ روایی ایران»، در تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ۳ قسمت ۱، گردآوری احسان یار شاطر، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.